

فربا اعظمی

مدارای دینی مغولان

داشتند، چنین رویکردی در مسایل سیاسی و اجتماعی دور از ذهن نبود. به هر ترتیب فرمانروایان ایلخانی هم همانند اسلاف و خویشاوندان خود متساهل و دارای مدارای دینی بودند. اما سوالی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا تساهل و مدارای آنها از سر فکر و یا نتیجه بی فکری بوده است؟

از نظر مفهومی تساهل و مدارا به معنای گرایش به صلح، همزیستی مسالمت آمیز، امنیت، انصاف، عدالت، مخالفت با استبداد و خشونت و عصیت بی جا است. به این ترتیب تساهل به مثابه یک امر انسانی مورد توجه قرار می گیرد و از آن به منزله راهکاری برای تلطیف روابط انسانی و بهبود شرایط زندگی در جهان پر از تضاد و ثنویت و دوگانگی استفاده می شود. در این رویکرد، تساهل و مدارا به منزله یک ضرورت انسانی برای تحقق و گسترش انسانیت، آزادی، عدالت اجتماعی، مدنیت و سیاست روابط بشری می باشد. تساهل نه تنها سبب می شود که پیوند اجتماعی در جامعه از هم ننگسلد بلکه باعث پیوند حاکم و محکوم و تسهیل امور و زمینه ساز موفقیت زمامداران در تحقق برنامه ها و وصول به اهداف مورد نظر می گردد. فقدان آن نیز موجب ایجاد تنش و سوء تفاهم و در نهایت درگیری فیزیکی و واگرایی اجتماعی می شود.

اما مغولان قومی صحراگرد بوده و زندگی کوچ نشینی داشتند و از مدنیت و شهرنشینی به دور بودند و با مفاهیمی چون آزادی، عدالت اجتماعی و شیوه های کشورداری آشنا نبودند، پس چگونه ممکن بود که تساهل آن ها در برخورد با اقوام مغلوب از سر فکر و جهت تحقق آزادی و عدالت و گسترش مدنیت و ... بوده باشد. مدارای آنها محصول اندیشه ای متعالی نبود و در واقع از نوعی بی تفاوتی نشأت گرفته بود. به دلیل کوچ نشینی، آن ها با مذاهب متعدد خو کرده بودند. آنها بودیسم را به خوبی می شناختند. بازرگانان مسلمان به آنجا رفت و آمد می کردند. بسیاری از ترک های اویغور که میانجی های موثری میان تمدن و یکجانشینی و

این موارد است. پنج ایلخان نامسلمانی که نیم قرن بر ایران حکومت کردند، ادیان و آیین مختلف را چندان فرقی نمی نهادند^۴ و همین مدارا، آن ها را قابل تحمل کرده و از نفرت مسلمانان نسبت به آنان می کاست. کارگزاران و تمام وزرای آنها ایرانی و به جز سعدالدوله، مسلمان بودند. در دربار آنان بخشیان، شمن ها، کشیش ها و راهبان نیز در رفت و آمد بودند. غازان و ایلخانان بعدی نیز با وجودی که مسلمان شده بودند، اما از مدارای دینی برخوردار بودند به گونه ای که در دربار آنها، علمای مذاهب مختلف اسلام آزادانه و بی آنکه بیمی از تکفیر داشته باشند، در حضور ایلخان به بحث و مناظره و رد یکدیگر می پرداختند.

از نظر مفهومی

تساهل و مدارا به معنای گرایش به صلح، همزیستی مسالمت آمیز، امنیت، انصاف، عدالت، مخالفت با استبداد و خشونت و عصیت بی جا است. به این ترتیب تساهل به مثابه یک امر انسانی مورد توجه قرار می گیرد و از آن به منزله راهکاری برای تلطیف روابط انسانی و بهبود شرایط زندگی در جهان پر از تضاد و ثنویت و دوگانگی استفاده می شود. در این رویکرد، تساهل و مدارا به منزله یک ضرورت انسانی برای تحقق و گسترش انسانیت، آزادی، عدالت اجتماعی، مدنیت و سیاست روابط بشری می باشد.

ممکن است کسانی پاره ای از وقایع دوره ایلخانان را ناشی از تعصب آنها بدانند، اما سختگیری ها و خشونت هایی که در عصر ایلخانان غیر مسلمان و مسلمان به ظهور رسیده است، جهت گیری های موردی بودند که تحت تاثیر مسایل سیاسی و عملکرد و رقابت دولتمردان غیر مغول بوده است. به علاوه مدارای آنها در حیطه امور عقیدتی و دینی بوده است نه در امور سیاسی و اجتماعی. با توجه به تعصبی که مغول ها در حفظ و بسط قدرت خود

یکی از ویژگی های برجسته مغولان، تساهل و مدارای دینی و عدم تعصب مذهبی آنها بود. مغول ها به مانند بسیاری از اقوام صحراگرد هم در فکر و هم در عمل ساده می زیستند که این سادگی فکر ناشی از دور بودن آنان از مدنیت و تمدن بود. نداشتن تعصب دینی از تمایل آنها به زندگی دور از تکفل و زیست مدارا جویانه اقوام صحرائشین، ناشی می شد. همچنین شمنیزم با یک کیش سازمان یافته بسیار فاصله داشت و همزیستی عناصری از آن تقریباً با هر کیشی امکان پذیر بود.^۱

عظاملک جوینی به عدم تعصب و مدارای دینی چنگیزخان و جانشینان و احفاد وی اشاره کرده و می گوید: «چون متقلد هیچ دین و تابع هیچ ملت نبود از تعصب و رجحان ملتی و تفضیل بعضی بر بعضی معتنب بودست، بلکه علما و زهاد و هر طایفه را اکرام و اعزاز و تبجیل می کردست و در حضرت حق تعالی آن را وسیلتی می دانسته و چنانکه مسلمانان را به نظر توقیر می نگریسته، ترسایان و بت پرستان را نیز عزیز می داشته و اولاد و احفاد او هر چند کس بر موجب هوی از مذهب، مذهبی اختیار کردند بعضی تقلید اسلام کرده و بعضی ملت نصاری گرفته و طایفه ای عبادت اصنام گزیده و قومی همان قاعده قدیم آباء و اجداد را ملزم گشته و به هیچ طرف مایل نشده، اما این نوع کمتر ماندست و با تقلد مذاهب بیشتر از اظهار تعصب دور باشند و از آن چه یاسای چنگیز خان است همه طوایف را یکی شناسند و بر یکدیگر فرق ننهند و عدول نجویند»^۲

منابع دیگر نیز تساهل و مدارای دینی جانشینان چنگیز و ایلخانان را تایید می کنند. البته می توان گفت که این تساهل دینی تا اندازه زیادی تحت الشعاع شخصیت چنگیزخان و نوع جهت گیری او قرار گرفته بود. این یاسای چنگیزی بود که همه طوایف را برابر شناخته و ملتی را بر ملت دیگر رجحان نداده بود. با توجه به مدارای چنگیز نسبت به ادیان مختلف و تبعیت فرمانروایان مغولی از او می توان این مدارا را در رفتار دیگران نیز مشاهده کرد. ایلخانان نیز همچون دیگر فرمانروایان مغولی و تبعیت کنندگان از یاسا اهل اغماض بوده اند. در انتخاب ایلخان جدید چندان توجهی به گرایش دینی او نداشتند. انتخاب احمد تکودار در دوران نامسلمانی مغول ها نمونه ای از

بوده است. ۹.

در درون تاریخ ایران که پیوند فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی شرایط مناسب تری به وجود آورده بود، دین اسلام و بخصوص گرایش های شیعی مدارای بیشتری از خود نشان داده است. تساهل و مدارای دینی مغولان، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، زمینه را در مغول ها ایجاد می کرد که راحت تر به سمت یک دین گرایش پیدا کنند. حال با توجه به مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که بر سر راه حکومت ایلخانی بود و سیاست داخلی و خارجی آن را به شدت تحت الشعاع قرار داده بود و با توجه به جامعه ایران که همیشه دین جهت حرکت را نشان داده و در حل مشکل نقش آفرینی نموده بود، لذا منافع مغول ها اقتضا می کرد که به سمت دین اسلام گرایش داشته باشند. تساهل و مدارای آنها نیز راه را جهت این گرایش هموار می نمود.

حال این سوال مطرح می شود اگر آنها بودایی باقی می ماندند و یا ادیان مسیح و یا یهود را اختیار می نمودند، آیا برون رفتی برای مشکلات خود پیدا می کردند؟ در پاسخ می توان گفت که آنها با پذیرش اسلام و توجه به اندیشه های ایرانشهری بود که می توانستند، اصلاحاتی را جهت بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود انجام دهند. بر اساس همین اندیشه بود که حکومت آنها مشروعیت می یافت و رابطه آنها با مردم هموار می شد. نکته بعدی اینکه در پرتو مسلمانی بود که آنها می توانستند در مقابل داعیه داران دفاع از اسلام و مسلمین بایستند و حتی خود نیز داعیه دفاع از اسلام را داشته باشند. نکته سوم اینکه همانطور که گفته شد اسلام و مخصوصاً تشیع امامی در بطن خود دارای تساهل و مدارای دینی بود و بزرگان مسلمان ایرانی نیز با تساهل خاص خویش، آنها را به خود جذب کرده بودند. در نتیجه تحت تأثیر و نفوذ گسترده و فراگیر اسلام و زمینه های موجود در آن، اسلام را برگزیدند تا از این طریق سعی در مشکل زدایی و مقبولیت خویش از طریق مسلمانی نمایند.

منابع:

- ۱- مورگان، مغولها ص ۱۴۹، ۲- جونین، تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۹-۳۱۸- میرخواند، تحریر روضه الصفا، ص ۸۳۴؛ کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۲۲۹؛ ابن عربی، همان، ص ۳۷۵-۴- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۷۳۳، ص ۶۷۸، ص ۸۱۳؛ آیتی، تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۶۱؛ ابن عربی، تاریخ مختصر الدول، ص ۳۸۳.
- ۵- حسین فرزانه پور، «تساهل و مدارای در اندیشه سیاسی اسلام»،

فعالیت برای غیر مسلمانان نیز فراهم بود. در چنین محیطی داشتن عقاید ملحدانه گناه نبود، بلکه اعلان آشکار الحاد و تجاوز به حریم های اسلامی، گناه محسوب می شد و مستوجب مجازات بود. ۸

به طور کلی تسامح اسلامی را می توان از چند منظر مورد توجه قرار داد. یکی از منظر دینی که براساس آن تمام اعضای امت و اهل ذمه - به شرط حفظ حریم - را در برمی گرفت. دیگر از منظر فرهنگی که ظهور تمدن اسلامی و لزوم رعایت حال کسانی که در پیدایش و تعالی آن سهیم بودند، آن را ضرورت می بخشید. بررسی تساهل اسلامی از جنبه دیگری نیز قابل طرح بود و آن از منظر سیاسی یعنی چگونگی مدارا با کسانی بود که به چالش با نظام سیاسی می پرداختند.

تساهل نه تنها سبب می شود که پیوند اجتماعی در جامعه از هم ننگسد بلکه باعث پیوند حاکم و محکوم و تسهیل امور و زمینه ساز موفقیت زمامداران در تحقق برنامه ها و وصول به اهداف مورد نظر می گردد. فقدان آن نیز موجب ایجاد تنش و سوء تفاهم و در نهایت درگیری فیزیکی و واگرایی اجتماعی می شود.

از میان فرق اسلامی، تشیع امامیه بنا به عقاید و شرایط تاریخی، اغماض بیشتری از خود نشان می داد. این فرقه مناسب ترین مذهب برای به توافق رسیدن با اکثریت جامعه بود و برخلاف اسماعیلیه و زیدیه که برای نظام حاکم موجود تهدیدی بالقوه محسوب می شدند، مدارای سیاسی بیشتری داشت. به علاوه با قائل بودن به عقل به عنوان یکی از اصول مذهبی و پذیرفتن اصل اجتهاد در عصر غیبت، راه تفکر و عقلانیت را هموار و میدان را برای برخورد آزاد اندیشه ها باز نگه داشته بود. قائل بودن به تقیه نیز راه تعامل امامیه با دیگر فرق را هموار می کرد. در ادوار نا امنی هم بزرگان امامیه بیشتر هم خود را مصروف فعالیت های علمی و فرهنگی می کردند و ضمن تداوم موجودیت خویش توان عقلانی خود را بالا می بردند به این ترتیب می توان گفت در اسلام تساهل کافی وجود داشته و شیعه امامیه در این جهت پیشروتر از دیگران

استپ ها به شمار می رفتند، مانوی بودند و تعدادی از تیره های مغول، مسیحی شده بودند و این احساس در آنها وجود داشت که هر دینی می تواند درست باشد. ۶ به این ترتیب هر چند مدارای آنها از سر بی فکری بود و می توان آن را ناخودآگاه و در نتیجه عادت پنداشت، باید گفت که نگرش آنها با نوع فرهنگ و پیشرفت فکری آنها هماهنگ بوده و از سر فکر و یا بی فکری پیامدهای عملی یکسانی داشته است.

اسلام نیز دینی متساهل بود. تساهل و مدارای دینی اسلام و به تبع آن مسلمانان، در جذب مغول ها و فرایند اسلام پذیری آنها نیز نقش داشته است. اسلام دینی متکامل بود. در اسلام نه تنها ادیان قبلی طرد و تکفیر نشدند بلکه به عنوان اهل ذمه پذیرفته شدند و همین جامعیت و پذیرش، نوعی اغماض و آسان گیری را در درون خود داشت. از این گذشته در پذیرش دین اسلام اکراه و اجباری هم در کار نبود چرا که ایمان، امری قلبی است و از راه زور حاصل نمی شود. این عدم اجبار اگر هم در عمل رعایت نمی شد، مبنای نظری قابل توجهی برای فعالیت و گرایش های متساهلانه به شمار می رفت. خداوند در آیات فراوانی در قرآن خواستار برقراری روابط دوستانه و همزیستی مسالمت آمیز با اهل ذمه است ۷ توصیه های قرآن کریم حتی منحصر به سفارش بر صلح و زندگی مسالمت آمیز با کفار نیست، بلکه علاوه بر آن مسلمانان را به نوعی نیکو کاری و احسان برای اجرای عدالت در حق آنان نیز توصیه می کند همین طور اسلام دینی با تعالیم جهانی و طبیعتی جهان اندیشانه داشت. این تمایل که با پیدایش امپراطوری اسلامی و تمدن گسترده ی ناشی از آن تا حدودی متحقق شد، نیز مدارای دینی به همراه داشت. به خاطر همین تمایلات و رفتارهای متساهلانه اسلام بود که امپراطوری اسلامی، که طیف وسیعی از قومیت ها و نژادها را درون خود داشت، به میعادگاه تمایلات ملل و اقوام مختلف تبدیل شد. تمدن اسلامی که از تلاقی و چالش بنیادهای اسلامی با تمدن های غیر اسلامی به وجود آمد و دستاورهای قابل قبول آنها را به کار گرفت، نمی توانست نسبت به آفرینندگان و فاعلان این دستاوردها بی تفاوت باشد. از آن گذشته در محیط تقریباً امن و توأم با حمایتی که تمدن اسلامی به ارمغان آورد، زمینه های